

## نقدی بر کتاب ارتش ایران هخامنشی

ابراهیم رایگانی\*

### چکیده

ارتش هخامنشی به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر در زمینه شناخت فرهنگ و تمدن این دوره به شمار می‌رود و قابلیت‌ها و جذابیت‌های پژوهشی حاصل از این بخش از تمدن هخامنشی موجب نگارش و انتشار آثاری چنین در این زمینه گردیده است. کتاب ارتش ایران هخامنشی بنا به چنین ضرورتی تألیف گردید. این اثر به عوامل مؤثر و متأثر در روند شکل‌گیری، رشد و گسترش و در نهایت افول ارتش هخامنشی پرداخته است. هدف از پژوهش پیش‌رو، روشن ساختن میزان ارزشمندی متن این کتاب به روش تحلیل محتوا است. این کتاب علاوه بر نقاط قوت و زمینه پژوهشی مناسب، کاستی‌هایی دارد که در مسیر پژوهش به آنها پرداخته شد. در جمع‌بندی کلی، نقاط قوت کتاب سیرتاریخی و تلفیق دو دسته از منابع از جمله متون تاریخی کلاسیک و همچنین داده‌های باستان‌شناسی در کنار تصاویر گویا بوده است. نقاط ضعف کتاب نیز بهره‌گیری نامناسب از منابع، عدم تطبیق مطالب، برخی ادعاهای بدون پشتوانه و عدم جامعیت محتوا به شمار می‌رود. در مجموع کتاب حاضر می‌تواند منبعی کمک‌درسی برای دروس تاریخ هخامنشی و همچنین باستان‌شناسی هخامنشی مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته‌های تاریخ ایران باستان و باستان‌شناسی دوران تاریخی در نظر گرفته شود.

**کلیدواژه‌ها:** ارتش هخامنشی، منابع ناهمخوان، تصاویر نظامیان.

\* استادیار باستان‌شناسی، دانشگاه نیشابور، E.raiygani@neyshabur.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۲

## ۱. مقدمه

امپراتوری هخامنشی از ۵۵۹ تا ۳۳۱ ق.م برای اعتلای سرزمین و بدست آوردن منابع (اعم از نیروی انسانی و مواد) تقریباً بطور پیوسته در حال تلاش و تکاپو بود. این تلاش و کشورگشایی در نهایت منجر به شکل‌گیری یک حکومت فدرال با میزان متغیری از مللی گردید که از آنها تحت عنوان تابعه یاد می‌شود. حفظ حاکمیت بر پهنه وسیع جغرافیایی امپراتوری هخامنشی، علاوه بر داشتن مدیریت منظم و کاربردی، به ارتشی مجهز و قدرتمند نیازمند بود تا بتواند در مواقع ضروری تهدیدها علیه سرحدات امپراتوری را پاسخ داده و در پی وسعت بخشیدن به مرزهای آن همت گمارد. بدیهی خواهد بود زمانی که از بالغ بر ۲۳ ملت تحت فرمان هخامنشی (الزر، ۱۳۵۲: ۲۵) سخن یاد گردد و بلافاصله موضوع ارتش وابسته به این امپراتوری را مورد واکاوی قرار دهیم، چه تنوعی از رنگ پوست و همچنین قومیت در این ارتش می‌بایست جستجو گردد. این ارتش بنا به تنوع قومی و همچنین تنوع درجات نظامی که در آن به خدمت مشغول بوده‌اند، موضوع مناسبی برای پژوهش‌های نظری و عملی در زمینه استراتژی نبرد، تهیه تدارکات، مدیریت و همچنین سلاح‌ها به شمار می‌رود. شوربختانه در ایران پژوهش‌های زیادی در این زمینه انجام نگرفته و به همین دلیل کتب ترجمه شده به عنوان منابع دست‌اول پژوهشگران فارسی‌زبان در زمینه ارتش هخامنشی به شمار می‌روند. از جمله این کتب ترجمه شده، کتاب ارتش ایران هخامنشی است که در پژوهش پیش‌رو تلاش بر نقد آن به روش تحلیل محتوا داریم. هدف از پژوهش پیش‌رو روشن ساختن میزان ارزشمندی متن کتاب یاد شده و همچنین شناسایی جایگاه آن برای متخصصان باستان‌شناسی و تاریخ هخامنشی است. از آنجا که تاکنون در زمینه میزان ارزشمندی این متن هیچ‌گونه مطلبی انتشار نیافته است؛ پژوهش پیش‌رو می‌تواند راهگشای مناسبی برای نشان دادن میزان سودمندی این کتاب به شمار آید.

## ۲. متن اصلی

### ۱.۲ معرفی کلی اثر

کتاب ارتش ایران هخامنشی ترجمه "The Achaemenid Persian Army" نوشته دانکن هد (Duncan Head) که اولین بار در سال ۱۹۹۲م از سوی انتشارات مونتور (Montvert Publications) منتشر شده است. اثر مورد نظر بخشی از مجموعه کتاب‌هایی بود که جهت

آشنایی با ارتش‌های باستانی تهیه و منتشر شد. نام‌آشناترین کتب این مجموعه عبارتند از: ارتش ایران ساسانی، ارتش سلوکیان و بطلمیوسیان و ارتش‌های باکتریا. نویسنده کتاب ارتش ایران هخامنشی خود متخصص بازسازی روندهای تطوری نبردها و ارتش‌های باستانی از طریق مطالعه شواهد مادی و غیرملموس است. مهمترین اثر وی در این زمینه کتاب "ارتش‌های مقدونیان و جنگ‌های پونیک" است که در سال ۲۰۱۲م انتشار یافته است. کتاب مذکور نقایص کتاب ارتش ایران هخامنشی از جمله فشردگی مطالب و همچنین برخی خطاهای تاریخی را ندارد و به نوعی بهترین کار مؤلف در زمینه ارتش‌ها و نبردهای عصر باستان به شمار می‌رود. کتاب ارتش ایران هخامنشی پس از یک مقدمه نسبتاً کوتاه به زمینه تاریخی بحث پرداخته سپس منابع مورد استفاده را ذکر نموده است. نویسنده کتاب سپس در قالب مبحث سازمان نظامی (صفحه ۱۷)، فرماندهی، آموزش‌های نظامی پارس‌ها، یگان‌های پاسداران، سربازان استان‌ها و سازماندهی یگان‌ها را گنجانده است. در ادامه به مبحث جامه‌های پارسی و مادی (صفحه ۳۶) پرداخته است. سربازان ایرانی عنوان مبحث اصلی بعدی کتاب به شمار می‌رود (صفحه ۴۴)، که در لوای آن به موضوعاتی چون: نخستین پیاده‌نظام هخامنشی، نخستین سواره‌نظام هخامنشی، تحولات بعدی سواره‌نظام، تحولات بعدی پیاده‌نظام، و شترها، گردونه‌ها و منجنیق‌ها پرداخته است. مبحث بعدی کتاب تحت عنوان "سربازان بیگانه" (صفحه ۸۳) اقوامی چون سکاها، هندی‌ها، بابلی‌ها، سریانی‌ها و اعراب، آفریقای شمالی، مردم آناتولی و در نهایت یونانی‌ها را مورد مذاقه قرار داده است. مباحثی چون آماده‌سازی ارتش (صفحه ۱۱۶)، ارتش در جنگ (صفحه ۱۱۹) و آرایش سپاه (صفحه ۱۲۴) عناوین پایانی متن اصلی کتاب هستند که مبحث متأخر به نیروی تهاجمی خشایارشا در حمله به یونان اشاره می‌نماید و در ادامه به شرح نیروها و آرایش نظامی نبردهای پلاته، ۴۷۹ق.م، کوناکسا، ۴۰۱ق.م، نبرد اتوفراداتس در کاپادوکیه، ۳۶۷ق.م، حمله به مصر در ۳۵۱ق.م، گرانیکوس، ۳۳۴ق.م، ایسوس، ۳۳۳ق.م و در نهایت گوگمل، ۳۳۱ق.م پرداخته است. بخش‌های انتهایی کتاب پس از متن اصلی کتاب‌شناسی که شامل دو بخش منابع باستان و منابع معاصر هستند (صفحه ۱۳۹) و در نهایت نمایه کتاب (صفحه ۱۴۳)، واژگان مهم و کاربردی برای جستجو در متن را در خود جای داده است.

## ۲.۲ نقد و تحلیل خاستگاه اثر

کتاب ارتش ایران هخامنشی بنا به ضرورت پژوهشی و حساسیت موجود در زمینه مباحث مربوط به تأثیر تاریخ‌نگاری یونانی بر کیفیت بازنمایی رویدادهای عصر هخامنشی می‌تواند به عنوان یک کتاب نسبتاً قابل توجه در نظر گرفته شود. گرچه نگارنده کتاب تلاش کرده است تا آفت بهره‌گیری صرف از منابع یونانی را در مقدمه و دیگر بخش‌های کتاب به خواننده یادآوری نماید؛ اما خود نیز گاهی گرفتار این کمبود منابع گردیده و ناچار از بهره‌گیری صرف از تایخ‌نگاران یونانی شده است. این اثر به نوعی پیش‌زمینه، هم‌افق، متأثر و گاهی تأثیرگذار بر دیگر پژوهش‌هایی است که در خارج از ایران در زمینه تاریخ ارتش هخامنشی به نگارش درآمده است. کتاب‌هایی نظیر "ارتش پارس‌ها" نوشته نیکولاس اسکوندا (Nicholas Sekunda 1992) *The Persian Army 560-330 BC (Elite)* همچنین "سایه‌های صحرا؛ ایران باستان در جنگ" اثر کاوه فرخ (Shadows in the desert: Ancient Persia at war by: Farrokh, K 2007) علاوه بر این کتاب "ارتش‌های ایران باستان از شکل‌گیری امپراتوری هخامنشی تا سقوط شاهنشاهی ساسانی" نوشته مارک آدام وزنیاک (*Armies of Ancient Persia: From the Founding of the Achaemenid State to the Fall of the Sassanid Empire by: Marek Adam Wozniak 2019*) و کتاب "دشمنان روم ۳؛ پارتیان و ساسانیان ایرانی" تألیف پیترو ویلکوکس (1986) (*Rome's Enemies (3): Parthians and Sassanid Persian. By: Peter Wilcox*) و "ارتش‌های ساسانی: امپراتوری ایرانی آغاز سده سوم تا نیمه سده هفتم میلادی" نوشته دیوید نیکول (1996) (*Sassanian Armies: Iranian Empire Early 3rd to Mid-7th Centuries AD*) از جمله این آثار به شمار می‌روند. بنظر می‌رسد کتاب ارتش ایران هخامنشی به عنوان اثری سفارشی از سوی انتشارات مونتوروت به رشته تحریر درآمده است و اختصار از جمله ویژگی‌های مورد انتظار ناشر در چاپ مجموعه کتاب ارتش‌های باستانی بوده است. به همین دلیل بعدها مؤلف کتاب «ارتش ایران هخامنشی»، در اثر جدید خود یعنی «ارتش‌های مقدونیان و نبردهای پونیک» با وسعت نظر و همچنین ارائه وسیع اطلاعات (Head, 2012) در خصوص موضوع مورد بحث، نشان داد سفارشی بودن یک اثر چقدر از آزادی نویسنده در زمینه ارائه مطالب کاسته و در نتیجه ارزش علمی و همچنین رسا بودن مفهوم پژوهش را دچار نقص می‌کند. البته چنین عنوان کتاب قبلاً توسط فیلیپ بارکر نیز منتشر شده بود (Barker, 1971) و کار دانکن هد ادامه دهنده پژوهش بارکر بوده است. از طرفی پژوهش‌های مشابهی از سوی انتشارات اوسپری

(Osprey) طی همین سال‌ها منتشر گردیده است که از جمله آنها کتاب فوق‌الذکر دشمنان روم بوده است. کتاب ارتش ایران هخامنشی در میان سایر پژوهش‌های نسبتاً مشابه که از جمله آنها پژوهش‌های صورت گرفته در مجموعه تاریخ ایران انتشارات کمبریج است (Gershevitch & Grossman, 1985)، دارای ویژگی‌های منحصر بفردی است که از جمله آنها تک‌نگاری در مورد مفهومی ویژه (ارتش) و در عین حال اختصار است. این دو عامل سبب اقبال عمومی جامعه علمی نسبت به این اثر گردیده است. لیکن در کنار چنین ویژگی‌های قابل قبولی، اثر یاد شده دارای نقاط ضعف و کاستی‌هایی است که در ادامه پژوهش به آنها پرداخته شده است. تنها پژوهشی که به بررسی محدود این کتاب نه در قالب نقد که صرفاً مبحث آگاهی‌بخشی پرداخته است مقاله‌ای ۴ صفحه‌ای تحت عنوان "سازمان نظامی هخامنشیان" است که توسط آقای یزدان صفایی نگارش یافته و در شماره ۱۸۳ کتاب ماه تاریخ و جغرافیا (۱۳۹۲: ۶۳-۶۶) انتشار یافته است. این مقاله صرفاً بخش‌های مختلف کتاب را مورد بازنمایی قرار داده است و هیچ‌گونه اظهار نظری مبنی بر نقادی آن نداشته است.

## ۳.۲ علت انتخاب اثر

کتاب ارتش ایران هخامنشی به عنوان کتابی نسبتاً موثق توجه هر پژوهشگر حوزه تاریخ و باستان‌شناسی دوران تاریخی ایران بخصوص عصر هخامنشی را به خود جلب می‌کند. این اثر آنچنان که از نام آن برمی‌آید حاوی اطلاعاتی در خصوص سازماندهی یک ارتش بسیار قوی است که در آن ملل دیگر نیز ایفای نقش می‌نمودند. از طرفی نیز مدیریت این نیروهای چند ملیتی جذابیت پژوهشی دیگری است که کتاب هر از گاهی به آن اشاره کرده است. بُعد بصری کتاب نیز از جمله دلایل مهم و قابل توجه نگاه ویژه به کتاب مذکور است که در کنار بهره‌گیری وسیع از منابع یونانی، حساسیت موضوع پژوهش را دو چندان کرده است. علاوه بر موارد ذکر شده نگارنده مقاله پیش‌رو ضمن علاقه به موضوع مورد پژوهش کتاب مورد نظر، به این مهم دقت داشته است که گاهی از این کتاب به عنوان منبعی برای بخشی از تاریخ و فرهنگ تمدن هخامنشی به دانشجویان مقاطع کارشناسی و کارشناسی-ارشد تاریخ ایران باستان و همچنین باستان‌شناسی دوران تاریخی معرفی می‌گردید؛ این موضوع سبب گردید تا متنی که در اختیار دانشجویان رشته‌های ذکر شده قرار می‌گیرد، با دیدی انتقادی و آگاهی‌بخش مورد مطالعه قرار گیرد.

## ۴.۲ نقد شکلی اثر

پس از عنوان کتاب، به یکباره فهرست مطالب موجز و مفید کتاب، عناوین اصلی و همچنین فرعی کتاب را در بر گرفته است. این فهرست دو صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است (۵-۶). مقدمه کتاب به بیان زمان و مکان کلی پژوهش در ارتباط با امپراتوری هخامنشی و همچنین بهره‌گیری از منابع مختلف در عین گریزناپذیر بودن استفاده از منابع یونانی به عنوان دشمنان امپراتوری هخامنشی یاد شده است. نکته قابل توجه در ساختار چینش مطالب، عدم تمایز بخش‌ها در قالب صفحه‌ی جداگانه از همدیگر است. به عنوان مثال پس از اتمام مقدمه کتاب، شاهد جاگیری عنوان بعدی (زمینه تاریخی) هستیم. در عین زیبایی شکلی کار، گاهی موجب سردرگمی خواننده در تشخیص بخش‌های مختلف کتاب از هم خواهد گردید. زمینه تاریخی پس از مقدمه به صورت کلی روند شکل-گیری امپراتوری هخامنشی و انشعاب قومی در آن و همچنین فروپاشی آن را براساس منابع تاریخی توضیح داده است و در این مختصر تلاش نموده است تا اکثر وقایع مهم رخ داده در جریان حاکمیت سیاسی هخامنشیان بر پهنه وسیع جغرافیایی سند تا دریای مدیترانه تشریح گردد. حال آنکه این رویه منجر به کم‌گویی و گاهی از قلم افتادن موضوعات مهم گردید. برای مستند نمودن مطالب این بخش از دو تصویر نقش داریوش و اسرای نظامی در بیستون در قالب تصویر (۱)، و همچنین صحنه گریز داریوش سوم در نبرد ایسوس به عنوان تصویر شماره (۲) استفاده شده است. منابع؛ عنوان بخش بعدی کتاب است که بلافاصله پس از پایان زمینه تاریخی به آن پرداخته شد. در این بخش نویسنده به سرشت منابع تاریخ‌نگاری هخامنشی (که اغلب یونانی هستند) پرداخته و از اینکه ایرانیان تاریخ خود را نوشته‌اند سخن گفته است. در ادامه منابع اصلی مورد استفاده خویش را برشمارده است که در میان آنها هرودوت، گزنفون، دیودوروس و مورخان همراه اسکندر قابل ذکرند. دیگر منابعی که نویسنده ادعا نمود از آنها بهره جسته است شامل گل‌نوشته‌های بابلی، پاپیروس‌های مصری و همچنین الواح گلی تخت‌جمشید بوده‌اند. نگارنده در ادامه به منابع هنری از جمله نقوش برجسته کاخ‌ها و آرامگاه‌های شاهی در تخت‌جمشید و نگاره‌های کاخ‌های شوش یاد کرده است. همچنین تصاویر مهرهای هخامنشی را به عنوان منبعی در زمینه امور نظامی ذکر کرده است. از تصاویر سفالینه‌های یونانی نیز به عنوان منبعی تصویری یاد شده است. نویسنده با اشاره‌ای کوتاه برای آغاز مبحث اصلی کتاب یعنی ارتش، عنوان بحث را "سازمان نظامی" ذکر کرده است و در ادامه به مباحثی چون فرماندهی، آموزش-

های نظامی پارس‌ها، یگان‌های پاسداران، سربازان استان‌ها و سازماندهی یگان‌ها پرداخته است. در بخش فرماندهی از حضور یا عدم حضور شاه بزرگ در نبردها به عنوان فرمانده نبرد سخن یاد شده است. همچنین سلسله‌مراتب فرماندهی در هنگام جنگ‌ها مورد واکاوی دقیق قرار گرفت. اغلب این مطالب براساس منابع یونانی شرح داده شده‌اند. بخش آموزش - های نظامی پارس‌ها، براساس منابع یونانی که اغلب متکی به نوشته‌های گزنفون و استرابو است، روند آموزش نظامی پارس‌ها البته به صورت کاملاً مختصر و فشرده از دوران کودکی تا میان‌سالی را ذکر کرده است. گاهی از منابع تصویری شوش و تخت‌جمشید شاهدهی برای تأیید مطالب آورده شد و از انضباط شدید نیروهای نظامی پارس براساس منابع یونانی، مطالبی ذکر گردید. در بخش یگان‌های پاسداران، نیروهای نظامی به خدمت گرفته شده توسط هخامنشیان مورد تحلیل قرار گرفتند. موضوع اغلب حول محور سپاه جاویدان می - چرخد. نویسنده در این بخش تلاش کرده است تا به کمک منابع یونانی، کتیبه داریوش در بیستون و همچنین نگاره‌های شوش و تخت‌جمشید تحلیل منطقی بحث را به سرانجام برساند. بخش "سربازان استان‌ها" به سربازان وابسته به امپراتوری هخامنشی که پارسی نبوده‌اند پرداخته است. قبل از نام بردن از ملیت‌های این نظامیان، نویسنده به کتیبه داریوش ارجاع داده و اصطلاحی به نام کاره برای توضیح ارتش مردمی استفاده نموده است (صفحه ۲۴). وی آنها را شبه‌نظامیانی می‌داند که در قبال خدمت نظامی، زمینی به عنوان پاداش در اختیار داشتند. کوششی به عمل آمد تا اصطلاح زمین - کمان مورد تشریح واقع شود. در ادامه به ساتراپی‌ها و تعداد آنها براساس نظر هرودوت پرداخته است و از حاکمیت دست‌نشانده یا بومی آنها سخن گفته شد. از هیپارخی یا نایب در برخی از ساتراپ‌های یونانی یاد شد. "فرماندهی نبردها" در اینجا مبحثی است که به یکباره بنا به ضرورت وارد شده و از حضور ملکه آرتامیسیا به عنوان یک فرمانده مستقل یاد شده است. سربازان به خدمت گرفته شده از استان‌ها در ارتش هخامنشی را به چهار دسته تقسیم‌بندی نموده است که چندان تفاوتی باهم نداشتند. در ادامه به طور غیر مستقیم از سیستم فئودالیتیه شیوه تهیه نیرو در ارتش هخامنشی و ناکارآمدی آن سخن یاد شده است و گفته گزنفون را برای تأیید نوشته خویش ذکر نموده است. از عنوانی موسوم به هترو در بابل یاد شده است که ظاهراً تیول یا زمینی بود که به مجموعه‌ای از سربازان با ملیت ویژه در ازای خدمات نظامی داده می‌شد و در ادامه سعی در ارائه مصادیق آن گردید. تلاش گردید اصطلاح کمان - زمین را در زیرمجموعه هترو توضیح دهد. از انواع مالیات هتروها (تاره و ساب‌ساری)، مدیریت

آنها و مخارج آنها سخن یاد شده و ارتباط آنها را با نیروهای بین‌النهرینی و ایرانی تشریح نموده است. در ادامه به شرح اقوامی که در بابل هترو داشتند پرداخته است. روابط اینگونه تیولداری با نظام بانکی بابلی و همچنین ارتباط آن با نیروهای نظامی به خوبی تشریح گردیده است. نویسنده به کمک منابع مورخان اسکندر (که ما نمی‌دانیم به طور دقیق کدام منابع هستند؟) تلاش نموده است تا روابط میان تیولداری با خدمات نظامی در شرق ایران عصر هخامنشی را (مناطق از جمله باکتریا و سغد) از طریق نظام خوانندی (فئودالی) توضیح دهد. در ادامه از سربازان حقوق‌بگیر سخن گفته است و از اصطلاح کارداکه که به زعم ایشان به معنی گردها؟ بوده یاد شده است. همچنین از مزدوران یونانی، ارمنی و عرب از جمله خالدی‌ها به عنوان بخشی از سربازان استانها یاد شده است. وی مبحث ملوک-الطوایفی بودن یا چند ملیتی بودن ارتش هخامنشی را پیش کشیده و تلاش کرده است براساس منابع در دسترس یونانی این موضوع را تحلیل نماید. در ادامه به ساتراپی مصر پرداخته و نقش مهم آن در تهیه و تدارک نیروی نظامی برای ارتش هخامنشی را مورد بررسی قرار داده است. در اینجا پادگان‌های مستقر در مصر مورد بازنمایی (البته بدون توصیف هرگونه ویژگی) قرار گرفته‌اند. از اسناد مصری که تهیه خواروبار و پوشاک ارتش را یادآوری نمودند، سخن به میان آمده است. آماری از ماخیمویی‌ها ارائه کرده است که ظاهراً جنگجویان اصیل مصری در ارتش هخامنشی بوده‌اند. آخرین عنوان مبحث سازمان نظامی به سازماندهی یگان‌ها پرداخته است. در این بخش از سازماندهی ده، صد، هزار و ده‌هزار نفری نیروهای نظامی هخامنشیان سخن یاد شده است. منابع یونانی بیشترین سهم در جهت‌دهی نظر مؤلف کتاب را دارند. سپاه‌جاویدان هخامنشی را با تعداد ده‌هزار نفر به عنوان یک اصل در این زمینه ذکر نموده است. در ادامه ذکر نمود این سیستم متا یا صدگانی، در استانهای غربی استثنایی هم داشته که یگانهایی کمتر از هزار نفر و با تعداد پانصد، ششصد و یا چهارصد نفر نیز توسط گزنفون گزارش شدند. برای مستند نمودن مبحث سازمان نظامی تعداد ۵ تصویر از تصویر شماره ۳ تا ۷ به بازنمایی موضوعات ذکر شده در متن کتاب برای درک بیشتر مفاهیم، گنجانیده شدند. مبحث کلی بعدی "جامه‌های پارسی و مادی" است. نویسنده تلاش نموده است تا مبانی شناخت جامه‌های عادی و نظامی پارسیها و مادها را براساس منابع تاریخی و همچنین نگاره‌های تصویری مورد واکاوی قرار دهد. او تلاش نموده است تا روشی بکارگیرد تا بتواند نقوش برجسته تخت‌جمشید و پوشش آنها براساس وضعیت طبقاتی را توضیح دهد. در ادامه از منابع یونانی در مورد



پوشاک رزمی پارسیها و همچنین اقتباسات برخی از لباس‌ها توسط آنها از قوم همکار و همراه یعنی مادها براساس منابع تصویری سخن یاد شده است. کلاه‌ها نیز چنین وضعیتی داشتند. سفال‌نگاره‌های یونانی را در بررسی لباس‌های ایرانی مورد توجه قرار داده است. گاهی از خطاهای نقاشان یونانی در بازنمایی پوشش پارسیها به دلیل عدم آشنایی نزدیک سخن گفته است. از کاندوس یا بالاپوش ردامانند پارسی‌ها از منظر گزنفون سخن یاد شد و اشاره نموده است که این پیراهن به همراه لباس مادی پوشیده می‌شد. دیگر منابع تصویری از جمله تصاویر گنجینه جیحون، نگاره‌های شوش و همچنین موزائیک نبرد ایسوس شواهدی برای مستند نمودن مطالب ادعایی در نظر گرفته شدند. "سربازان ایرانی" عنوان مبحث بعدی کتاب است. در این بخش به تمامی سربازان ایرانی که از اقوام مختلف ایرانی بودند ذکری به میان آمد تا بتوان ترکیب قومی ایرانی ارتش هخامنشی را از مبحث بعدی کتاب که "سربازان غیر ایرانی" است باز شناخت. در این مبحث به نخستین پیاده‌نظام هخامنشی پرداخته شد. وی به شرح سلاح و سپر پیاده‌نظام پارسی براساس نوشته‌های هرودوت، نقوش برجسته تخت جمشید و گاهی مقایسه با دوره‌های بعدی همت گمارد. نویسنده تلاش نمود تا با بازکاوی واژه‌های به کار رفته در متون یونانی از جمله هرودوت، واژه گرهون و همچنین سپربر را توضیح دهد و نحوه کارکرد آن در پیاده‌نظام سپاه هخامنشی را تحلیل نماید. سپرهای ترکه‌بافت و همچنین چرمین این دوره را به عنوان ابزاری برای محافظت از کمانداران پیاده در نظر گرفته است. در ادامه به نیزه‌داران سپاه و همچنین پوشش زره توسط پیاده‌نظام هخامنشی پرداخته است و از خنجر آکیناک ایرانیان شرقی در نبردها و نقوش برجای مانده سخن گفته است. بخش بعدی مبحث سربازان ایرانی به "نخستین سواره‌نظام هخامنشی" اختصاص یافته است. در این بخش از کلاه‌خود سواره‌نظام با مفرغ چکش‌کاری و همچنین شباهت تجهیزات و ساز و برگ نظامی آنها با پیاده‌نظام بحث شده است. تلاش شد تا سیر شکل‌گیری سواره‌نظام از زمان کوروش کبیر تا پایان امپراتوری هخامنشی توضیح داده شود. هرازگاهی به نقد نظرات نویسندگان یونانی از جمله گزنفون در مورد زمان بهره جستن از سواره‌نظام سخن رفت. در این نقد با کمک منابع تصویری از نیزه‌ی ضربه‌ای (که در مورد آن هیچگونه توضیحی داده نشد) و نیزه سنگین سواره‌نظام هخامنشی سخن گفته شد. زره، تبر و کویس از جمله تجهیزات سواره‌نظام بوده‌اند. وی بیشتر به تجهیزات سواره‌نظام در طول دوره‌های پسین‌تر امپراتوری هخامنشی از جمله بحث استفاده یا عدم استفاده از سپر توسط آنها را مطرح نموده است. همچنین

بهره‌گیری از نیزه‌هایی از چوب درخت زغال‌اخته را گاهی عامل پیروزی سواره نظام پارسی دانسته است. نویسنده در ادامه ترکیب قومیتی سواره‌نظام هخامنشی را مورد بررسی قرار داده است. استفاده از ران‌پوش و همچنین چیر یا زره ساق‌دست را به عنوان یکی از تجهیزات سواره‌نظام مطرح کرد. علاوه بر این به اسبان زره‌پوش نیز پرداخته است. تحولات بعدی پیاده‌نظام عنوان بخش جدید بوده است که در آن به تغییراتی در ترکیب قومیتی و همچنین تجهیزات پیاده‌نظام هخامنشی براساس منابع تصویری و همچنین منابع استنادی پژوهشگران پرداخته است. از جمله به واژه تَکَبَّرَ به معنی سپهر سبک اشاره شده است که حاصل نبرد با یونانیان و در نتیجه بهره‌گیری از سپرهای سبک‌تر بوده است. در ادامه به فلاخن‌اندازان پارسی در منابع اشاره نمود. یکبار دیگر در مبحث پیاده‌نظام، به اصطلاح کارداکه پرداخته است. وی در ادامه اشاره کرده است در حدود ۴۶۰ ق.م کمانداران با سپر حلالی و نیزه‌داران سبک اندکی پس از این زمان در پیاده‌نظام هخامنشی ظاهر گشته‌اند. شترها، گردونه‌ها و منجنیق‌ها آخرین بخش مبحث سربازان ایرانی است که تجهیزات یدکی این سربازان را مورد واکاوی قرار داده است. روند سیر تاریخی بهره‌گیری از شتر در ارتش امپراتوری هخامنشی را از زمان کوروش کبیر پی گرفته و در نهایت از گردونه‌های داس‌دار و قابلیت‌ها و نقاط ضعف آنها به کمک منابع یونانی پرداخته است. نویسنده هر اندازه به دیگر مباحث کتاب پرداخته است؛ موضوع منجنیق‌ها و پرتاب‌کننده‌ها را به سه سطر خلاصه کرده است و مصادیق استفاده از آنها در دفاع از شهرهای هالیکارناسوس، صور و غزه در مقابل قوای اسکندر و همچنین دروازه‌های پارس؟ را ذکر کرده است. "سربازان بیگانه" عنوان مبحث بعدی است که در آن اقوامی چون سکاها، هندی‌ها، بابلی‌ها، سریانی‌ها و اعراب، مردمان آفریقای شمالی، مردم آناتولی و یونانی‌ها را به کمک منابع تصویری موجود در امپراتوری هخامنشی (نقوش برجسته آپادانا و همچنین گورنگاره‌های شاهان هخامنشی در تخت‌جمشید و نه نقش‌رستم!!!!) و همچنین منابع یونانی و همچنین مطالعات محققین جدید مورد بازنمایی قرار داده است و توانسته است ترکیب نسبتاً قابل قبولی از مردان غیر ایرانی و گاهی مزدور در ارتش شاهان هخامنشی را به تصویر بکشد. وی برای انجام این مهم علاوه بر بهره‌گیری از منابع یونانی و نگاره‌های هخامنشی از توصیفات متون مذکور و همچنین نقوش اقوام موجود در تخت‌جمشید به ارائه تصاویری از نقوش سربازان پیاده و سواره وابسته به ارتش شاهنشاهی هخامنشی در قالب لوحه‌های رنگی ۱ تا ۸ پرداخته است و در کنار آن برای فهم بیشتر مطالب ارائه شده در بخش سربازان بیگانه ۱۲

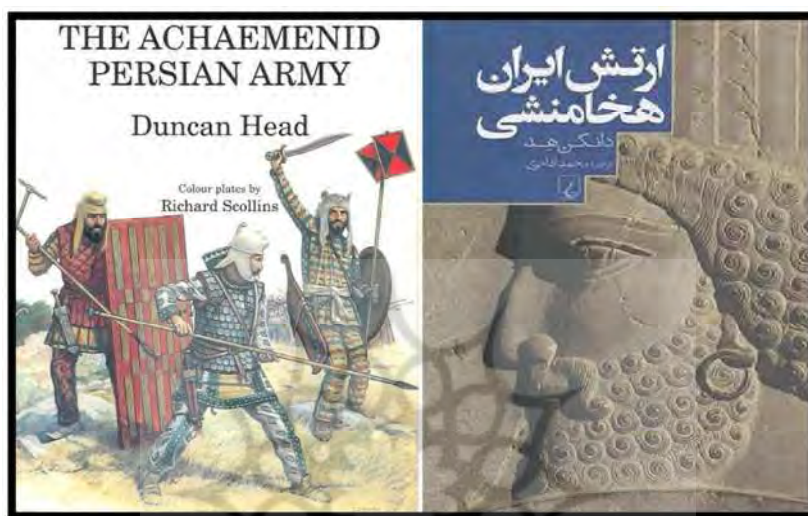
تصویر از شماره ۳۳ تا ۴۴ را به کتاب افزوده است. دو عنوان مبحث بعدی یعنی "آماده-سازی ارتش" و "ارتش در جنگ" دیگر فعالیت‌های مدیریتی از جمله تهیه ساز و برگ، توشه، کاروان مهمات و مواد غذایی و حفاظت از آن همچنین نحوه رویارویی سپاهیان با دیگر سپاهیان دشمن از جمله یونانی‌ها را در بر دارند. تصاویر ۴۵ تا ۴۶ جهت فهم تصویری به مطالب این بخش کتاب افزوده شده‌اند. در مبحث آخر که آرایش سپاه نام گرفته است، نویسنده تلاش نمود براساس منابع یونانی و نه فارسی؟ به بازسازی نبردهای مهم و سرنوشت‌ساز امپراتوری هخامنشی که اغلب توسط یونانیان صورت گرفته است، بپردازد.

نویسنده در بیان هدف اصلی اثر به طور ضمنی بازنمایی کلی ارتش هخامنشی (که به زعم مؤلف کتاب از نظر منابع یونانی به عنوان بازنده نبردها شمرده می‌شد) را مدنظر داشته تا از دیگر منابع موجود استفاده نماید؛ هر چند گاهی خود نیز گرفتار این توجه زیاد به منابع یونانی گردید. با توجه به ساختار و شاکله مختصر و مفید کتاب هیچگونه جمع‌بندی یا خلاصه کلی در مباحث کتاب وجود ندارد. این اثر، پیشنهاد یا مبحثی به عنوان نتیجه در بر ندارد. کتاب دارای یک نمایه مختصر و کلی است که از همدیگر تفکیک نشده است. کتابشناسی به دو بخش منابع باستان (که تأثیر بسیار زیادی بر اندیشه و همچنین مسیر پژوهش داشته‌اند) و منابع معاصر یا جدید تقسیم گردیده است. در بخش منابع باستان نواقصی دیده می‌شود. از جمله اینکه در فهرست رفرنس‌های پایانی، نویسنده می‌بایست عنوان دقیق کتابها به همراه مکان چاپ، سال انتشار و نوبت چاپ را مشخص می‌نمود که صرفاً به نگارش نام نویسنده‌ها و همچنین عناوین کتب بسنده نموده است.

کتاب با طراحی جلد نه‌چندان متناسب با جلد اصلی کتاب (منظور جلد کتاب زبان اصلی است) زیبایی خود را حفظ کرده است؛ لیکن اگر همان طرح جلد اصلی کتاب روی ترجمه نقش می‌بست علاوه بر زیبایی، رعایت امانت نیز محسوب می‌گردید (تصویر ۱). جلد سخت این کتاب با کیفیت خوب، تعداد ۱۵۰ صفحه کاغذ سفید رنگ با کیفیت را درون خود حفظ کرده است. حروف‌نگاری کتاب با قلم و فونت مناسب انجام گرفته است و چشم‌نواز است. صفحه‌آرایی کتاب نیز کیفیت قابل قبولی را ارائه داده است. کیفیت چاپ نیز در حد عالی است. قطع کتاب وزیری بوده که با توجه به موضوع و همچنین وضعیت تصاویر ارائه شده، استفاده از این قطع منطقی است. به جز چند مورد اصطلاحات به هم پیوسته از جمله گلنوشته در صفحات ۲۷، ۲۹، ۵۲ و ۱۰۸ همچنین نوشتن واژه آذوقه با

صورت ناملموس آزوقه در صص ۱۱۷ و ۱۳۱، اشکال نگارشی و ویرایشی خاصی دیده نشد.

اثر مذکور با قلمی روان و نسبتاً شیوا ترجمه شده است و فهم آن برای مخاطب عام و متخصص بدون دشواری خاصی صورت می‌گیرد.



تصویر (۱)، جلد کتاب؛ زبان اصلی (چپ)، ترجمه (راست).

## ۵.۲ نقد محتوایی اثر

نویسنده براساس طرحی از پیش تعیین شده و چارت مشخص به پژوهش و ارائه مطالب پرداخته است. از این جهت توانسته است نظم منطقی مطالب و ارتباط میان آنها را به خوبی برقرار نماید. از آنجا که احتمالاً اثر اصلی (نه ترجمه) پیش از انتشار مورد داوری قرار گرفته است؛ تسلسل مطالب به خوبی مراعات گردیده است و اثری از تناقض میان عناوین و مطالب مندرج در بخش‌های مرتبط وجود ندارد. گرچه کتاب فاقد یک نتیجه‌گیری کلی است، لیکن نظم مطالب به نوعی ذهن مخاطب را به سمت و سوی تاریخی ابتدا تا انتهای یک دوره تاریخی (منظور عصر هخامنشی) هدایت می‌کنند. بهم تنیدگی مطالب بدون فاصله و همچنین عدم فصل‌بندی متن از انتقاداتی است که به ساختار کتاب وارد است. مطالب به گونه‌ای دنباله‌دار، کل کتاب را به یک فصل تبدیل کرده است که ابتدا و انتهای آن

مشخص گردیده است. هیچ کوششی در ادامه برای شناسایی عناوین اصلی حتی با فونت یا قلم مشخص صورت نگرفته است. بنابراین مخاطب به جز از طریق سرعنوان مبحث‌ها قادر به تشخیص انتهای یک بخش و آغاز بخش دیگر می‌شود نه از طریق ساختار فصل‌بندی و نظم فصول کتاب.

جدی‌ترین نقد به منابع، شیوه ارجاع و همچنین رفرنس‌دهی کتاب وارد است. منابع استفاده شده در متن کتاب شامل دو بخش بوده که به منابع باستان و معاصر تقسیم شده‌اند. در مورد میزان اعتبار منابع باستان باید اشاره نمود که بهره‌گیری وسیع و بی‌قید و شرط توسط مؤلف صورت نگرفته است و از این بابت هر جا لازم بوده است به نقد آنها پرداخته است و تلاش کرده تا میزان تناقض میان مطالب ارائه شده این متون روشن گردد. لیکن این تعداد منابع بسیار محدود بوده و استفاده وسیع از آنها ساختار یک مقاله را تشکیل داده نه کتاب تألیفی. به طور میانگین در تمامی صفحات کتاب از یکی از دوازده منبع باستانی استفاده شده است. نویسنده در صفحات متعددی از کتاب از جمله (ص، ۲۵ به گزنفون؛ ص، ۲۶ به هرودوت و ...) نام یک مؤلف باستانی را ذکر نموده است و به او ارجاع داده است؛ حال آنکه مأخذ و آدرس ارجاع وی روشن نیست. در مورد منابع معاصر نیز به نظر می‌رسد نویسنده کتاب علاقه یا وقت زیادی برای بهره‌گیری از همه منابع موجود را نداشته است. به عنوان مثال به خوبی می‌دانیم که مقالات مبسوط در قالب کتاب چون "نقش-برجسته‌ها و حجاران تخت‌جمشید" اثر: مایکل رف (Sculptures and Sculptors at Persepolis by: Michael Roaf, 1983) و همچنین "شاه و پادشاهی در هنر هخامنشی" نوشته: مارگارت کول روت (The king and kingship in Achaemenid art by: Margaret Cool Root, 1979) از منابع معتبر در زمینه شناسایی نقوش تخت‌جمشید و توصیف مبتنی بر تفسیر آنها به شمار می‌روند. حال آنکه گویا نگارنده، از وجود آنها اطلاعی نداشته است در حالیکه مقاله‌های ذکر شده سالها پیش از تألیف کتاب "ارثش ایران هخامنشی" منتشر شده بودند. گاهی نویسنده به منابعی ارجاع داده و مطلب را درون گیومه قید کرده است؛ لیکن برای مخاطب روشن نیست این مطلب ذکر شده درون نقل قول از چه کسی است (صص، ۳۰-۲۹ و ۱۱۸). این وضعیت گاهی برعکس شده است. نویسنده مطلبی نوین را آورده، لیکن به درستی نمی‌دانیم که این مطلب نوین از نگارنده است یا از منبعی که روشن نیست چه کسی است ذکر شده است. به عنوان مثال ادعای تاریخی نویسنده (بدون هر گونه منبع مشخص) در مورد نحوه حفاظت از کمانداران پیش از هخامنشیان توسط آشوری‌ها و بابلی-

ها (ص، ۵۲) و یا اینکه "ارتش‌های یونانی پیش از اسکندر معمولاً در یک ردیف صف می‌کشیدند، اما پارسها اغلب در دو ردیف به صف می‌شدند (ص، ۱۲۱)". وی برای این نوشته هیچ مأخذی ذکر نکرده است که در نوع خود قابل توجه است. شیوه ارجاع دهی ناملموس و نامعمول در متن کتاب به وفور یافت شده است از جمله در (ص ۵۴)، نویسنده به عنوان کتاب و نویسنده در متن کتاب ارجاع داده است (کاوش‌های او. گامبر "جنگ-افزارها و زره‌های اوراسیا، ۱۹۷۸") و مترجم نیز آنرا به فارسی برگردانده است تا مخاطب در فهم درست منبع و پیدا نمودن آن در فهرست منابع با دشواری روبه‌رو شود. گاهی نیز نویسنده در متن کتاب ارجاع‌دهی به منابعی کرده است که در رفرنس‌های پایانی اثری از آنها دیده نمی‌شود (صفحه ۳۲، کم‌ت کرایمز، اسپارت باستان، ۱۹۴۹، ویکرز، ۱۹۷۹، او. گامبر، ۱۹۷۸، دبلیو اوبلینگ، ۱۹۵۲ در صفحه ۶۲ کتاب دیتیش فون بوتمر، ۱۹۸۷ صفحه، ۶۶ کتاب جی اف سی فولر، سپه‌آرایی اسکندر، ۱۹۵۸ در صفحه ۷۴ کتاب)، یا حداقل برای مخاطب این ارجاع دهی روشن نیست. این موضوع به منابع باستان نیز سرایت نموده است. به عنوان مثال نویسنده در صفحه ۲۶ به افلاطون و در صفحه ۳۹ به کتاب استر (هشتم، ۱۵) ارجاع داده است بدون مأخذ پایانی و در صفحه ۱۰۹ کتاب عنوان کرده است که پولیائینوس در کتابش "ابداع تجهیزات یونانی را به کروسوس (۵۶۰-۵۴۶ پ.م.) آخرین شاه لیدیه نسبت می‌دهد (استراتگماتا، کتاب هفتم، بخش هشتم، ۱)". "یا مثلاً در توضیحات تصویر ۴۶ صفحه، ۱۲۰ موضوعی را از زبان توسیدید نقل کرده است؛ حال آنکه نه در خود متن و نه در منابع پایانی اثری از این مأخذ دیده نمی‌شود. تعداد منابعی که در یک اثر پژوهشی مورد استفاده قرار می‌گیرد می‌بایست به میزانی باشد که آن اثر پژوهشی برای دیگران قابل استناد گردد. میزان ارجاع‌دهی به منابع پژوهشی جدید و همسو با اثر بسیار اندک است و آنگونه که در بالا نیز اشاره نموده‌ایم بسیاری از منابع پژوهشی منتشر شده قبل از تألیف کتاب، استفاده نشده است. در این زمینه مقالات متعددی که در جلد دوم کتاب تاریخ ایران انتشارات کمبریج (Gershevitch & Grossman, 1985) منتشر گردیده است یا مقاله شهبازی در دایره‌المعارف ایرانیکا در خصوص ارتش در ایران باستان (Shahbazi, 1986 : 489-499)، به طور کلی مورد استفاده قرار نگرفته است. نقد جدی وارد به متن در خصوص ترجمه منابع کتاب به فارسی است. به نظر می‌رسد این مبحث می‌بایست در نقد شکلی اثر مورد توجه قرار می‌گرفت؛ لیکن به جهت یکدست بودن مبحث نقد منابع کتاب در این بخش ذکر گردید. مترجم و ناشر ایرانی کتاب ظاهراً به جهت یکدست و همچنین چشم‌نواز بودن متن

در ابتکاری قابل توجه تمامی رفرنس‌های ارائه شده متن اصلی را به فارسی ترجمه نموده- اند. در این نوع ترجمه که هدف صرفاً مخاطب عام است و چندان به مخاطب متخصص و دانشگاهی توجه نمی‌شود؛ به جهت اینکه متن از نظر مخاطب جذاب باشد و فاقد عبارات انگلیسی در نگاه مخاطب جلوه کند، همه رفرنس‌های موجود انگلیسی را به فارسی ترجمه نموده‌اند. به نظر می‌رسد این عمل علاوه بر عدم رعایت امانت در ترجمه متن اصلی، باعث ایجاد اختلاف فاحش برای مخاطب خاص و دانشگاهی می‌گردد. از آنجا که تقریباً در تمامی صفحات کتاب موجود چنین روندی صورت گرفته است و شامل منابع باستان و منابع معاصر نیز می‌گردد؛ مخاطب دانشگاهی به گمان اینکه این منابع ترجمه شده، تلاش مترجم برای ارجاع به کتب ترجمه شده فارسی در زمینه همان موضوع است؛ بعد از مراجعه به مأخذ اصلی متوجه خواهد شد که مترجم همان متن اصلی کتاب به همراه ارجاعات آن را به فارسی برگردانده است. این عمل، محقق فارسی زبان که منبع اصلی را در دسترس خود ندارد با افزایش تصاعدی مأخذهای غیر مرتبط با موضوع روبرو خواهد نمود. به عنوان مثال در صفحه ۸۵ به کتاب اول هرودوت، بند ۲۱۵؛ ارجاع داده است؛ حال آنکه ترجمه بند ۲۱۵؛ ترجمه فارسی کتاب سوم هرودوت هیچ ارتباطی با موضوع مطرح شده در اینجا ندارد. در منابع معاصر کتاب نیز چنین خطایی رخ داده است؛ منتهی از آنجا که در متن اصلی کتاب هیچگاه شماره صفحات منبع مورد استفاده جدید ذکر نشده است و شماره صفحات را به رفرنس‌های پایانی موکول کرده است (که این نیز یک خطا محسوب می‌شود)، لیکن به لحاظ فنی و علمی پذیرفته نیست. به عنوان مثال در متن اصلی کتاب آمده است: (Sekunda, 1988a)، در ترجمه کتاب (صص ۲۷، ۶۸) منبع یاد شده چنین ذکر شده است: (اسکوندا، ۱۹۸۸). گاهی در ترجمه، عنوان یک منبع به فارسی برگردانده شد، حال آنکه هیچگاه عنوان اصلی کتاب در پی‌نوشت‌ها قید نگردید. بنابراین مخاطب نمی‌داند کتابی که در فهرست منابع پایان کتاب به آن ارجاع‌دهی شد، کدام یک از کتب ترجمه شده به فارسی در متن است. به عنوان مثال: (صفحه ۳۲، تصویر ۷، "اسپارت باستان، ۱۹۴۹").

نویسنده در راستای توضیح زمینه‌های تاریخی اثر به ناچار از توضیح برخی از خاستگاه- های تاریخی اقوام برآمده است. به عنوان مثال برای توضیح مکان زیست دو قوم ماد و پارس چنین آورده است: "پارس‌ها درجایی که اکنون کردستان ایران است ساکن بودند و مادها در نقطه‌ای جنوبی‌تر در کوه‌های زاگرس جای داشتند" (صفحه ۸). این اظهار نظر از چند بعد قابل بررسی و نقد است. اول اینکه ما نمی‌دانیم منبع نویسنده در این اظهار نظر چه

کسی است؟ دوم اینکه چگونه و چه زمانی قوم پارس و ماد به کردستان و نقطه‌ی جنوبی‌تر که نمی‌دانیم کجاست؟ ساکن شدند. محققان بسیاری برای تبیین خاستگاه دو قوم ماد و پارس تلاش نموده‌اند و جایگاه بعدی آنها را مورد بررسی قرار داده‌اند (Young, 2003, Levine, 1974, Zadook, 2002). حال آنکه پژوهش‌های جدید به طور کلی فرضیه مهاجرت پارسی‌ها از شمال‌غرب ایران را به طور جدی به چالش کشیده و رد نموده است (ملازاده، ۱۳۹۱: ۱۱۹). بنابراین در بهره‌گیری از این بخش از کتاب می‌بایست کمال احتیاط را رعایت نمود. نویسنده بعدها در مورد خاستگاه اصطلاحی چون کارداکه پرداخته و آنها را به عنوان اجداد قوم گُرد امروزی معرفی نموده است و براین اساس گُردها را به عنوان بخشی از ارتش مزدور هخامنشی دانسته است (صص: ۱۹ و ۷۳). این درحالی است که ویدن‌گرن (Widengren) در تحلیلی منطقی به ریشه واژه کارداکه پرداخته است. وی نتیجه گرفته است که سیستم آموزش نظامی مادی-پارسی به گونه‌ای بوده که فرزند پسر دور از خانواده و تحت آموزش‌های سخت و شدید نظامی در میان کوچ‌نشینان صورت می‌گرفته است (از جمله کوروش کبیر) و این شرایط گاهی فرد تحت آموزش را وادار به دزدی و راهزنی می‌نموده است. در نتیجه پس از بزرگ‌سالی به جرگه نبردگان یا کارداکه درآمده و به عنوان نیروی مزدور در نبردها شرکت می‌جسته است (ویدن‌گرن، ۱۳۹۱: ۱۱۷-۱۱۵)، و لزوماً مفهوم قومی گُرد را القا نمی‌کند. تناقضی که در متن کتاب در این زمینه دیده شده نیز بر نظر ویدن‌گرن صحه می‌گذارد. نویسنده کتاب در مبحث آرایش سپاه، صفحه ۳۲، زیر عنوان اتوفراداتس در کاپادوکیه ۳۶۷ پ.م. نوشته است:

"پوس در زندگی داتام در کاپادوکیه بیست‌هزار سوار و پیاده‌هایی به قرار زیر را تحت فرمان داشت؛ صد هزار کارداکه...".<sup>۱۰</sup> علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فارغ از صحت و سقم اخبار نقل شده توسط یک منبع کلاسیک یونانی، چگونه ممکن است گروهی قومی (گُرد) در بازه زمانی عصر هخامنشی توانسته باشد صد هزار نیروی مزدور به جنگ بفرستد؟ در ادامه مطالب کتاب (صفحه، ۷۵)، نظرات پیشین (که در بالا به آنها اشاره شد) مورد اصلاح قرار گرفته و چنین نوشته است:

"این احتمال وجود دارد که کارداکه‌های فلاخن‌انداز و نیز کارداکه‌های هوبلیت واقعاً وجود داشته‌اند؛ در اینصورت واژه کارداکه به سربازانی با جایگاه یا منشأ ویژه اشاره دارد و نه به شیوه تجهیزات. این سربازان بسیار مهم و پرشمارتر از آن هستند که به سادگی گُرد انگاشته شوند؛ ... واژه کارداکه باید به سربازانی از یک منبع جدید نیروی انسانی دلالت



داشته باشد؛ احتمالاً هنگ جدیدی از ایرانیان یا مزدوران قبیله‌ای." و در ادامه (صفحه، ۱۲۳) یکبار دیگر کارداکه‌ها را به عنوان سربازان محلی در ارتش هخامنشی ذکر نموده است. این درحالی است که محققان در اظهارنظری نسبتاً جدیدتر کارداکه‌ها را علاوه بر خوی جنگاوری و ریشه‌دار بودن فرهنگ کارداکه در میان قبایل مادی-پارسی، به عنوان نیروی تخصصی در نبردها ذکر نمودند نه یک نیروی قبیله‌ای (دریایی، ۱۳۹۳: ۵۵۲-۵۵۱).

نگارنده کتاب به هنگام بازسازی پرچم هخامنشی در تصویر ۵ (صفحه، ۲۰)، به توصیف نقش یک حلقه بالدار بر پرچم هخامنشیان پرداخته است و آنرا اورمزد نامیده است. این درحالی است که پژوهش‌های همزمان یا پیش از تألیف این کتاب نشان داده است که این نقش نمی‌تواند اورمزد باشد. چون بنا به نص صریح کتاب هرودوت پارسیان هیچ‌گاه تصویر یا پیکره‌ای از خدایان خویش ایجاد نمی‌کردند. برخی از پژوهشگران معاصر این تصویر را نمادی از فر ایزدی یا خورنه دانسته‌اند (شهبازی، ۱۳۹۰: ۹۰-۵۸). نویسنده در بخش جامه‌های مادی و پارسی به تحلیل طبقاتی براساس پوشش و همچنین کلاه افراد حاضر در نقوش برجسته تخت جمشید و همچنین نگاره موسوم به نگهبانان شوشی پرداخته است. وی ادعا نموده است لباسها و کلاهها نشاندهنده افراد گارد جاویدان و همچنین اشراف نیزه‌دار است (صص: ۳۸-۳۷). استروناخ در این زمینه طی مقاله‌ای ثابت نمود که پوشش استفاده شده در تخت جمشید نمی‌تواند به عنوان تنها حجت برای تشخیص دو قوم مادی و پارسی و همچنین طبقات نظامی یا اجتماعی از هم گردد. این نوع نقوش صرفاً نشانگر نوع بهره‌گیری از این گونه لباس بوده است. به عنوان مثال: افراد طبقه مرفه جامعه هخامنشی که مادها نیز بخشی از آن به شمار می‌رفتند در نبردها از پوشش جمع و جور و شلوار چرمین بهره می‌جستند که به لباس مادی معروف بوده است و در اغلب آثار منسوب به مادها قابل ملاحظه است، حال آنکه اغلب این افراد (فارغ از قومیت‌شان) در مراسم رسمی تر در دربار لباسی فراختر و رسمی موسوم به جامه پارسی می‌پوشیدند که وقار بیشتری را القا می‌کرد (Stronach, 2011: 475-487).

در صفحه ۳۸، مطلبی چالش برانگیز در خصوص ترسیم وضعیت ظاهری ارتش پارسی توسط یونانیان چنین ذکر شده است:

"نقاشی‌های یونانیان از پارسیها، اغلب آستین پیراهن‌ها و پاچه شلوارها را با الگوی تزئینی همانندی نشان می‌دهند؛ با بالاتنه‌ای در جوشن یا بالاپوش بی‌آستین. با این حال در موارد اندکی، هنرمندان یونانی، پارسیها را با نوعی بالاپوش یا با چیزی که نوعی جامه‌ی

چین دار به نظر می‌رسد و بر رو پوشیده می‌شود نشان می‌دهند. ممکن است این آثار فقط نتیجه اشتباه نقاشانی باشد که برخی از آنها شاید حتی یک نفر پارسی را نیز ندیده و با نوع لباس‌های دوخته، که جامه‌های مادی معرف آن هستند، آشنا نبوده‌اند."

بنظر می‌رسد چنین اظهارنظری قاطعانه، راه را بر یک استدلال نسبتاً ساده و منطقی بر نویسنده کتاب بسته است که چگونه ممکن است یونانیانی که به شدت از نیمه قرن ششم ق.م به دربار هخامنشی رفت و آمد داشته‌اند (کما اینکه در آسیای صغیر) و بسیاری از آنها به عنوان مزدور در ارتش هخامنشی فعالیت داشتند، نحوه پوشش آنها را به یاد نداشته باشند؟ آیا ممکن نیست این نوع پوشش مخصوص برخی از اتباع خاص امپراتوری بوده باشد که همه آنها توسط یک نقاش یونانی پارسی خوانده می‌شدند؟ نویسنده در مطالب بعدی دچار یک تناقض آشکار گردیده است و این مطلب را نادیده گرفته است. در صفحه ۴۲ بحث را با یک سؤال (که البته مد نظر ما نیز هست) بدین مضمون: "آیا سربازان هخامنشی جامه همسان داشته‌اند؟" پی گرفته است. وی در ادامه پوشش افراد حاضر در نگاره نگهبانان شوشی را به عنوان مصداقی برای عدم همسانی لباس‌های سربازان (نظامیان هخامنشی) ذکر نموده است و در ادامه عنوان کرده است که: "شاید جامه‌های همسان دو هنگ نگهبان، احتمالاً دو هنگ هزار نفری سپاه جاویدان باشد، اما ممکن است که نتیجه گرایش هنر هخامنشی به موضوعات متفاوت نیز بوده باشد تا یک تصویرسازی از واقعیت". آیا این تصویرسازی نمی‌تواند در مورد نقاشی‌های ارائه شده یونانی نیز صدق نماید یا آنها تصویری از نیروهای خدماتی را به تصویر کشیده باشند نه صرفاً تصویری خیالی یا ذهنی از پیاده‌نظام هخامنشی؟ وی در ادامه به ذکر تفاوت پوشاک نظامیان هخامنشی پرداخته (صفحات ۴۲ تا ۴۴) است.

"ملیت‌های تابع امپراتوری، سربازانی با قابلیت‌های متفاوت و گاه با ظاهری شگفت فراهم می‌آوردند."

همو در ادامه در توصیف کلاه کمانداران تصویر ۹ پ صفحه، ۴۵ نوشته است:

"کماندارانی با جوشن لایی‌دوزی شده و سپری برپاشده پشت سر مرد دست راست از جام باساگیو، رُم ۴۷۰ پ.م. کلاه‌های کمانداران دارای خال‌هایی است که شاید نشان‌دهنده پوستی بودن آنها باشد و ممکن است گویای این باشد که آنها نه پارسی بلکه از سربازان کمکی هستند."

این تناقض در ارائه مطالب همچنان ادامه یافته است. وی در توصیف اصطلاح "تک‌پر" به عنوان سپردار نوشته است:

این سربازان شاید سپرداران سبک یا پلتوفوروی بوده باشند که برخی اوقات از آنها در میان سپاهیان پارسی یاد شده است. اما احتمالاً این سربازان نه نیرویی کاملاً جدید و نه دقیقاً پارسی بوده‌اند..... سربازان زیادی که بدین شیوه مسلح شده بودند در ۴۸۰ پ.م. در ارتش خشایارشا خدمت می‌کردند. مثلاً برخی از آنان ممکن بود در آن زمان حتی جامه‌هایی به شیوه ایرانی به تن کرده و بسیار همانند سبک‌سپرهای بعدی پارسی شده باشند. بنابراین نیزه‌داران سبک در هنر یونانی، احتمالاً مزدوران قبیله‌ای یا سربازان اجباری بودند که مطابق شیوه‌های سستی خود مسلح شده بودند اما به شیوه ایرانی جامه به تن می‌کردند(صص: ۷۲-۷۱).

چنین اظهار نظر متفاوت با نظرات صفحات اولیه، تناقضی ایجاد کرده است که می‌بایست به طور دقیق مورد بررسی و اصلاح قرار گیرد. در تصویر شماره ۶، صفحه ۲۳ نویسنده تصویر بخش ب را فردی دانسته است که لباسش دارای تزئین آتشگاه؟ بوده است (تصویر ۲). چنین اظهار نظر قابل تأمل و بدون هرگونه مأخذی برای اولین بار ذکر شده است. بهره‌گیری از چنین مطالبی می‌بایست کاملاً با احتیاط انجام شود.



تصویر (۲)، نگاره‌ای با لباسی که مزین به نقوش آتشگاه است؟

نویسنده در صفحه ۳۳ به نقل از راستوفتسف (۱۹۳۵)، عنوان کرده است پیکرک‌های سوارکار پارسی در اطراف پادگان ممفیس، احتمالاً همان پیکره سربازان درون پادگان بوده- اند. لازم به توضیح است که پیکرک‌های موسوم به "جنگجویان سوارکار پارسی" در اغلب استقرارهای پارسی خارج از مرزهای کنونی ایران و در گستره سیاسی-فرهنگی امپراتوری هخامنشی از آناتولی (Elayi and Elayi, 1990: 7-16) گرفته تا فلسطین، مصر و بین‌النهرین به وفور به دست آمده‌اند (Pruss, 2000: 51-63) و لزوماً به معنای سرباز خاصی درون پادگان نیستند؛ بلکه رایج‌ترین تفسیر باستان‌شناسانه از این پیکرک‌ها، شاهی بر حضور پارسیان در آن منطقه و گاهنگاری آن محوطه تاریخی است (Lyonnet, 2005: 129-153).

نویسنده در هیچ جای متن به سوگیری متعصبانه و غیر علمی روی نیاورده است و اگر خطا یا تناقضی در اثر وی قابل مشاهده است، صرفاً عدم هماهنگی و یا عدم توانایی وی در تلفیق مناسب مطالب کتاب بوده است. به عنوان مثال در بازیابی تعداد نیروهای پیاده‌نظام ارتش خشایارشا از رقم یک میلیون و هفتصد هزار نفر به عدد ۱۴۶۰۰۰ نفر رسیده است (صفحات ۱۲۹-۱۲۷). این بخش نمی‌تواند به عنوان سوگیری متعصبانه در نظر گرفته شود، لیکن اشتباه محاسباتی و جسارت نویسنده در تحلیل موضوعی دشوار را نشان می‌دهد که در پایان نتوانسته است بدرستی به تحلیل تعداد نیروی نظامی ارتش خشایارشا منتج گردد.

اثر مورد بررسی بدنبال ایجاد طرح افق‌های نوین در شناخت فرهنگ و تمدن عصر هخامنشی با تکیه بر تلفیق منابع کلاسیک در کنار داده‌ها و یافته‌های باستان‌شناسانه است. گرچه بطور کلی به همه اهداف خود دست نیافته است (لااقل از نظر ما)، لیکن توانسته است مانند دیگر آثار پیشین، همزمان یا پس از خود این دو گونه منابع را به خدمت گیرد. کمرنگ بودن داده‌های باستان‌شناسانه از جمله بهره‌گیری از الواح تخت جمشید، نگاره‌های نقش‌رستم و همچنین متون بابلی عصر هخامنشی در اثر به گونه‌ای قابل توجه مشهود است و این موضوع، اثر را از روزآمد بودن اندکی دور نموده است. به عنوان مثال نویسنده از هترو؛ گونه‌ای از املاک در اختیار نظامیان در بابل یاد کرده است (صص، ۲۴ و ۲۷) که کمان -زمین (بیت قسطی) یکی از بخش‌های آن به شمار می‌رود. نویسنده تاحدودی به تحلیل آن براساس منابع باستان‌شناسانه پرداخته است؛ حال آنکه به بخش دوم آن که ارباب-زمین (بیت نرکتی) نام دارد و متون بابلی به خوبی در مورد آن شرح داده‌اند (Briant, 2013: 16)، اصلاً اشاره‌ای نکرده است. طرح استدلال یا نوآوری خاصی در اثر دیده نمی‌شود ولی نقطه قوت آن که شاید بتوان آن را تا حدودی نیز نوآوری در ارائه مطالب به شمار آورد؛ بهره-

گیری از منابع وسیع تصویری است که هم اثر را تاحدودی مستند کرده و هم درک مطالب را سهل تر نموده است.

اثر تاحدودی توانسته است به مبانی و پیش فرض‌های ارائه شده خود دست یابد و این در زمینه تحلیل سازمان نظامی هخامنشی با کمک منابع تاریخی و باستان‌شناسی حاصل گردیده است. هر چند عدم انطباق‌های قابل توجهی در زمینه ارائه برخی از مطالب از جمله پوشش نظامیان داشته است. نویسنده در تمام متن تلاش نموده است منابع کلاسیک را مقدم داشته و در کنار آن اگر داده و یافته باستان‌شناسی وجود داشت به عنوان تأیید یا رد مطلب منبع کلاسیک ذکر شود و در انتها به تلفیق یا تفسیر تمامی مدارک می‌پرداخت. گاهی این تدبیر موفق عمل نکرده و باعث تناقض در نوشته‌ها می‌گردید که در مبحث پوشش و همچنین اصطلاح کارداکه به طور مشروح به آن پرداختیم. به طور کلی سازگاری میان مبانی فلسفی اثر با مطالب مطروحه در متن کتاب دیده می‌شود و این سازواری حاصل نفس اثر به عنوان اثری دنباله‌رو در زمینه شناخت فرهنگ هخامنشی نسبت به دیگر منابع همزمان یا پیش از آن است. مطالب مندرج در اثر به هیچ وجه ارتباطی با مبانی دینی و اسلامی نداشته و از این نظر قابل نقد نیست.

محتوای کتاب با عنوان آن قابل انطباق بوده و تمامی محتوای کتاب نیز در عنوان مستتر است. به گونه‌ای که دیدن عنوان کتاب، مفاهیم کلی کتاب را در ذهن مخاطب روشن نموده و در نتیجه ارتباط مناسبی با خواننده از طریق عنوان با محتوای کتاب ایجاد می‌شود. این موضوع در فهرست مطالب کتاب نیز دیده می‌شود. به گونه‌ای که عناوین فهرست به طور کلی تشریح کننده وضعیت یک سازمان نظامی عهد باستان است. کتاب مورد نظر به لحاظ موضوعی دارای اهمیت بوده و بخش مهمی از فرهنگ هخامنشی را به تصویر کشیده است؛ حال آنکه این جامعیت شامل محتوای اثر نمی‌شود. آنگونه که در مطالب پیشین نیز اشاره نموده‌ایم، اثر دارای کاستی‌هایی در مضامین و محتوا بوده که از جمله آن عدم اشاره به لشکرکشی کوروش کبیر، استراتژی نبردهای وی و همچنین رزم‌افزارهای عصر وی که به خوبی در متون بابلی انعکاس یافته است. علاوه بر این در مطالب کتاب هیچگاه تأثیرات مذهبی آئین زرتشتی، نحوه معیشت پارسیان (که بنا به ادعا بیشتر متون کلاسیک زندگی کوچ‌نشینان داشته‌اند) بر جنگاوری آنها، تعهد به فرماندهی، بهره‌گیری از نشانه‌های جرگه‌ای از جمله استفاده از کمر یا کمر بند (ویدن‌گرن، ۱۳۹۱) سخنی به میان نیاورده است. نویسنده کتاب گویا هیچگاه نام نقش‌رستم به عنوان آرامگاه پادشاهان بزرگ دوره هخامنشی را

نشیده است؛ در نتیجه از نقوش آرامگاههای این منطقه بهره‌ای نگرفته است. بنابراین بنظر می‌رسد این موارد کاستی‌های مضامینی در کل محتوای اثر ایجاد کرده است. علاوه بر موارد فوق نگارنده از تأثیر راهها و جاده‌ها در زمینه تغییر سرنوشت جنگ سخنی به میان نیاورده است. همچنین نویسنده به جز اندک مطالبی در صص ۱۲۶ و ۱۲۷، اطلاعاتی در مورد نیروی دریایی قدرتمند هخامنشی ارائه نکرده است. در منابع شناختی نیز آنگونه که باید و شاید جامعیت یک اثر پژوهشی مشاهده نشد. علاوه بر مواردی که در بالا به آنها پرداخته شد، در تمامی متن مطالبی از کتزیاس دیده نمی‌شود و این علاوه بر ضعف منابع، به نوعی عدم کفایت محتوای کتاب را نیز در نظر مجسم می‌کند. چرا که کتزیاس نیز مانند دیگر مورخان یونانی به شرح نبردهای هخامنشی از جمله: ترموپیل، پلاته و سلامیس پرداخته است (لولین، رابسون و رابسون، ۱۳۹۰: ترجمه کتاب‌های ۱۳-۱۲).

یکی از نقاط قوت کتاب بهره‌گیری از تصویرهای گویا است. نویسنده از این تصویرها هر جای متن که لازم بوده استفاده نموده است. نقشه استفاده شده در ابتدای متن کتاب در تفهیم جایگاه جغرافیایی رویدادها از جمله مکان ساتراپ‌ها (برای مخاطب ناآشنا) کاربردی و قابل قبول است.

از جمله موارد قابل توجه در متن کتاب بهره‌گیری وسیع از اصطلاحاتی است که گاهی نویسنده به توضیح آنها پرداخته است مانند گرهون یا گرها که به معنی سپر هست (صفحه، ۴۴). ولی در اغلب مواقع این اصطلاحات بدون توضیح اضافه در متن رها شده‌اند. از جمله در صفحه ۲۹ کتاب اصطلاح کوسورنپول را از یک سند نقل نموده است، حال آنکه حتی در پی‌نوشت متن اصلی و نیز ترجمه توضیحی در مورد آن وجود ندارد. البته گاهی برخی از اصطلاحات و اسامی جغرافیایی خاص در پی‌نوشت کتاب توضیح داده شدند. از جمله در پی‌نوشت صفحات ۹، ۱۰، ۱۲، ۴۸، ۵۵، ۶۱، ۶۷ و ۸۱ اسامی برخی از مکانها به زبان اصلی ذکر گردیده و در ادامه توضیحی تکمیلی آنها را شرح داده است. این تلاش در پی‌نوشت صفحات ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۸ تا ۵۹، ۶۲، ۷۰ تا ۷۱ و ۸۴ در خصوص توضیح برخی از واژه‌های دشوار متن نیز دیده شد که اغلب اینها توسط عوامل انتشارات ایرانی صورت گرفته است و در متن اصلی کتاب وجود ندارند. لیکن بنظر می‌رسد این کوشش باید بسیار فراگیرتر و واژگان بسیاری را در بر می‌گرفت. به عنوان نمونه واژه پرکاربرد هویلیت، می‌بایست در اولین استفاده درون متن با یک پی‌نوشت توضیح و تعبیر می‌گردید حال آنکه مخاطب در تمامی متن به جستجوی مفهوم کلی یا مصادیق واژه

هوپلیت سرگردان است. یا خواننده علاقمند است در مورد قومی به نام مورها (تصویر، ۳۹: صفحه ۱۱۰) که از زبان استرابو نقل شده است مطلب بیشتری بداند، که چنین اطلاعاتی در متن کتاب و پی‌نوشت دیده نشده است. در صفحه ۱۲۲ نقل و قولی از زبان آریان مورخ یونانی مبنی بر اینکه "یگانی از سواره‌نظام در گرانیکوس در شکلی گوه‌مانند به حمله پرداخت". بنظر می‌رسد اصطلاح گوه‌مانند ترجمه عبارت: Wedge Formation بوده است که هم نویسنده متن اصلی می‌توانست از اصطلاح آرایش مثلثی برای آن استفاده کند و هم مترجم این مورد را در ترجمه مراعات می‌نمود. لیکن علاوه بر اینکه چنین اتفاقی نیفتاده است؛ هیچ توضیح اضافی در مورد این نوع آرایش نظامی ارتش هخامنشی داده نشد. علاوه بر موارد فوق برخی اصطلاحات نظامی یا ابزار نبرد برای خواننده عام قابل فهم نیست. از جمله استفاده از اصطلاح "نیزه ضربه‌ای" در صفحه ۶۰ بدون هرگونه توضیحی در متن رها شده است.

نویسنده در صفحه ۸۵ اثر به مبحث خاستگاه قوم سکایی و ارتباط آن با هخامنشیان پرداخته است و در مورد واژه سیوند در استان فارس، عنوان کرده است که این مکان یک استقرارگاه سکایی بوده است؟ و برگرفته از سکاوند است. حال آنکه در مورد این واژه می‌دانیم: "واژه‌ی «سیوند» می‌تواند با فارسی باستان *ثیکا* اسم مونث به معنی (سنگریزه، قلوه سنگ، شفته‌ی پایه‌ی بنا) ارتباط داشته باشد. واژه‌ی *ثیکا* سه بار در کتیبه‌ی داریوش بزرگ در شوش که درباره‌ی مصالح بنای کاخ او گفتگو می‌کند به کار رفته است، دوبر بار به صورت نهادی، مفرد در سطرهای ۲۵ و ۲۸ و یک بار به صورت رای‌ی مفرد در سطر ۲۷. هر چند واژه‌ی مورد نظر در کتیبه‌های فارسی باستان کاربرد دیگری ندارد؛ اما کنت تصور می‌کند که معادل مادی واژه سک در ترکیب سیلیاوتی که اصولاً نام دژی در سرزمین ماد است و در کتیبه‌ی بیستون از آن نام برده شده، به کار رفته است و این دژ احتمالاً دیواری ساخته شده از سنگ یا قلوه سنگ داشته است. در هندی باستان نیز واژه‌ی سیلاتا که آن نیز اسم مونث و به معنی سنگریزه است با واژه‌ی فارسی باستان ارتباط دارد و به احتمال وام‌واژه‌ای ایرانی است که ادامه‌ی آن را در زبان خوارزمی به صورت *شُغور* به معنی سنگ داریم. صورت تحول یافته‌ی واژه فارسی باستان را در زبانهای ایران میانه می‌بینم؛ در فارسی میانه سیگ به معنی سنگ، تحول یافته‌ی همین واژه است و فارسی نو «سنگ» و فارسی میانه «سگ و سنگ» نیز با آن ارتباط لفظی و معنایی دارد. در فارسی میانه تورفانی سیگان به معنی «سنگی» و در گویش خوری سگ به معنی سنگ و در گویشهای جنوب خراسان

سیگ به معنی شن و ماسه و شاید آذری سیین به معنی کاسه‌ی سفالی. واژه‌ی سگ یا سیگ فارسی میانه در تحول طبیعی خود از دوره‌ی میانه به نو با حذف گ پایانی پس از داکه، می تواند به سی تحول یابد و همان معنی سنگ و سنگریزه را داشته باشد و با افزایش پسوند دارندگی «وند» (تحول یافته‌ی ونت باستان) به صورت «سیوند» در آید (راشدمحصل، ۱۳۸۵: ۴۰-۳۹). "

بنابراین اظهار نظر نویسنده کتاب مبنی بر تحول نام سکاوند به سیوند یا ارتباط آن با ماندگاه‌های سکایی بسی دور از ذهن و همچنین دور از واقعیت است. اظهار نظر مشابهی در پی‌نوشت صفحه ۶۷ از مترجم کتاب در مورد تطابق منطقه پارتاکنه (Paraitakene) با فریدن کنونی دیده می‌شود که اظهار نظر منطقی بنظر نمی‌رسد.

در صفحه ۱۰۷ کتاب نیز اظهار نظری در مورد ارتباط نبطیان و هخامنشیان چنین آمده است که:

"به نظر می‌رسد در سده چهارم پ.م. قدرت کیداری‌ها (کیداریت‌ها) زوال یافته و نبطیان جانشین آنها شده بودند، مردمی که احتمالاً وابستگی نزدیکی به ایرانیان نداشته‌اند." جالب است که براساس شواهد و داده‌های باستان‌شناسی، نبطیان ارتباط نزدیکی با فرهنگ و تمدن هخامنشی داشته‌اند و این آشنایی نزدیک در آرامگاه‌های آنها بعدها به خوبی جلوه‌گر شد (Anderson, 2002: 163-207).

رویکرد کلی اثر چنان است که هیچگونه منافات و تعارضی با ارزش‌های موجود در جامعه ایرانی-اسلامی امروز ندارد و به موضوعی تخصصی در زمینه فرهنگ و تمدن ایران باستان پرداخته و به نوعی با بخش عمده‌ای از این ارزش‌ها و میراث قابل انطباق است.

بررسی مطالب این کتاب حاکی از آن است که با تمام نقاط قوت و همچنین نقاط ضعفی که متن کتاب مشاهده می‌شود، این اثر را می‌توان به عنوان منبعی کمک‌درسی برای دروس تاریخ هخامنشی گرایش تاریخ ایران باستان و همچنین باستان‌شناسی و هنر هخامنشی مقطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد در نظر گرفت. بهره‌گیری از این منبع در مقاطع و رشته‌های فوق‌الذکر دانشجو را با مبانی تحقیق در دوره هخامنشی و همچنین منابع معتبر این دوره آشنا می‌نماید.



### ۳. نقد و تحلیل روش شناختی اثر

اثر مورد بررسی به مانند اغلب آثار تألیف شده در حوزه فرهنگ و تمدن عصر هخامنشی به روش توصیف تاریخی - تحلیلی به نگارش درآمده است. در این کتاب نویسنده در ابتدا به ریشه‌های اهمیت بررسی سازمان نظامی هخامنشی برای شناخت بخشی از فرهنگ روزگار باستان به عنوان مسئله کانونی پژوهش مطرح نموده است. سپس در همین راستا به پردازش مسئله کانونی از زاویه نگاه منابع یونانی و دیگر منابع از جمله یافته‌های باستان-شناسانه پرداخته است. تلاش وی در هماهنگ نمودن اطلاعات آنها قابل توجه است؛ لیکن گاهی این همگام سازی بصورت ناقص انجام گرفته است. نویسنده برای تأیید ادعاها، مانند دیگر آثار باستان‌شناسی - تاریخی، تصدیق تصویری را انتخاب نموده است که باید گفت در این زمینه موفق عمل کرده است. بطور کلی کتاب "ارتش ایران هخامنشی" از جمله آثار تک‌نگاری شده در زمینه بخشی از فرهنگ و تمدن این دوران مهم و حساس ایران و جهان به شمار می‌رود که بهره‌گیری از آن در کنار سایر آثار تألیف شده مشابه می‌تواند در راستای شناخت این جنبه از فرهنگ مذکور راهگشا باشد.

### ۴. نتیجه‌گیری

بررسی ارتش هخامنشی به عنوان بخش مهمی از فرهنگ و تمدن این دوره، از ابتدا مورد توجه پژوهشگران باستان‌شناسی و تاریخ بوده است. این توجه ویژه موجب تألیف آثاری در این زمینه گردید که این آثار دارای نتایج قابل توجهی هستند. کتاب ارتش ایران هخامنشی از جمله آثار فوق است که تلاش نموده است نیروی نظامی به عنوان قلب تپنده امپراتوری را مورد واکاوی قرار دهد. این مذاقه علمی که در قالب یک اثر منتشر سپس به زبان فارسی ترجمه شده است؛ نسبتاً واجد مؤلفه‌های چهاردگانه جامعیت صوری است و دارای کیفیت فنی و ساختاری خوبی به لحاظ شکلی می‌باشد. از نظر محتوا نیز اثر در چند بخش دارای نقاط ضعف است که از جمله آنها مبحث منابع، عدم جامعیت و همچنین برخی ادعاهای فاقد پایگاه علمی و منطقی بوده است. محتوای اثر گرچه به صورت سفارشی تهیه و منتشر گردیده است؛ لیکن نمود تصویری قابل توجهی به آثار داشته است و از این جهت قابل استناد و بهره‌گیری هم برای مخاطب عام و هم مخاطب دانشگاهی است. تلفیق دو جریان علمی تأمین اطلاعات از جمله منابع کلاسیک و همچنین یافته‌های باستان‌شناسی روشی است که مؤلف کتاب به آن دست یازیده است گرچه همیشه موفق نبوده است؛ لیکن هیچ

نتیجه‌گیری مبتنی بر تعصب در مسیر بهره‌گیری از دو دسته منابع فوق وجود ندارد. این کتاب گرچه می‌تواند جنبه آگاهی‌بخشی برای مخاطب عام داشته باشد؛ منبع کمک‌درسی نسبتاً قابل اعتمادی برای دروس تاریخ هخامنشی و همچنین باستان‌شناسی عصر هخامنشی در رشته‌های تاریخ ایران باستان و باستان‌شناسی دوران تاریخی در مقاطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد به شمار می‌رود که باید در کنار کاستی‌ها، نقاط قوت آن مدنظر قرار گیرد.

### کتاب‌نامه

- دریایی. تورج. (۱۳۹۳). «تشکیلات نظامی در ایران باستان»، در: *تاریخ جامع ایران*، جلد سوم، چاپ اول، تهران: انتشارات دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۵۶۸-۵۳۸.
- راشدمحصل، محمدتقی. (۱۳۸۵). «پیشنهاد دیگری درباره ریشه واژه سیوند»، *مجله هستی*، شماره بیست و ششم، سال ششم، صص ۳۹-۴۰.
- شهبازی، علیرضاشاپور (۱۳۹۰). *جستاری درباره یک نماد هخامنشی: قَرَوهر، اهوره‌مزدا یا خورنه؟*، ترجمه: شهرام جلیلیان، چاپ اول، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- صفایی. یزدان (۱۳۹۲). «سازمان نظامی هخامنشیان»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. شماره ۱۸۳ صص: ۶۳-۶۶.
- لولین. لوید؛ رابسون، جونز و رابسون، جیمز (۱۳۹۰). *پرسیکا: داستان‌های مشرق زمین تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کنزیاس*، ترجمه: فریدون مجلسی. تهران: نشر تهران.
- ملازاده. کاظم (۱۳۹۱). «پارشوا، پارسوا، پارسواش، پارسوماش و ارتباط آن با پارسی‌ها و مهاجرت آنان به داخل سرزمین ایران»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، دوره ۴، شماره ۲، (پیاپی ۶)، ۱۰۷-۱۲۳.
- والزر. گرلد (۱۳۵۲). *تقوش اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنابر حجاری‌های تخت‌جمشید*، ترجمه: دوراسمودا خوبنظر با همکاری علیرضاشاپور شهبازی. شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.
- ویدن‌گرن. گنو. (۱۳۹۱). *فتودالیسم در ایران باستان*. ترجمه: هوشنگ صادقی. تهران: نشر کتاب آمه.
- هد، دانکن (۱۳۹۴). *ارتش ایران هخامنشی*، ترجمه: محمد آقاجری، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.

Anderson, B. (2002). "Imperial legacies, local identities: references to Achaemenid Persian iconography on crenelated Nabataean tombs", *Ars Orientalis*, pp. 163-207.

Barker, P. (1971). *Armies of the Macedonian and Punic wars: organisation, tactics, dress and weapons*, (C/o B. O'Brien, 75 Ardingly Drive, Goring by Sea, Sussex), Wargames Research Group.

Briant, P. (2013). "Cyrus the Great", In: *Cyrus the Great. An Ancient Iranian King*. Santa Monica: Afshar, 1-16.

- Elayi, J., & Elayi, A. (1990). Trésor d'époque perse de la région d'Arwad. *Revue Numismatique*, 6(32), pp. 7-16.
- Farrokh, K. (2007). *Shadows in the desert: Ancient Persia at war*, New York: Osprey.
- Gershevitch, I., & Grossman, S. I. (Eds.). (1985). *the Median and Archaemenian Periods*, Cambridge University Press.
- Head, D. (2012). *Armies of the Macedonian and Punic Wars*, Lulu. Com.
- Levine, L. D. (1974). "Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros—II", *Iran*, 12(1), pp. 99-124.
- Lyonnet, B. (2005). La présence achéménide en Syrie du Nord-Est. P. Briant ET R. Boucharlat. Pp. 129-150.
- Nicolle, D., & McBride, A. (1996). *Sassanian Armies: The Iranian Empire early 3rd to mid-7th centuries AD*, Montvert Publications.
- Pruss, A. (2000). "Patterns of distribution: How terracotta figurines were traded (Pls I-II)", *Transeuphratène*, (19), pp. 51-63.
- Roaf, M. (1983). "Sculptures and sculptors at Persepolis", *Iran*, 21.
- Root, M. C. (1979). *The king and kingship in Achaemenid art: essays on the creation of an iconography of empire*, (No. 19). Diffusion, EJ Brill.
- Shahbazi, A. S. (1986). "Army I", Pre-Islamic Iran. *Encyclopedia Iranica*, 2, pp. 489-499.
- Sekunda, N. (1992). *The Persian Army 560-330 BC (Vol. 42)*, Osprey Publishing.
- Stronach, D. (2011). "Court dress and riding dress at Persepolis: New approaches to old questions", *Elam and Persia*, pp. 475-487.
- Wilcox, P. (1986). *Rome's Enemies (3): Parthians and Sassanid Persians (Vol. 3)*, Osprey Publications.
- Wozniak, Marek. Adam. (2019). *Armies of Ancient Persia: From the Founding of the Achaemenid State to the fall of the Sassanid Empire*, Winged Hussar Publications.
- Young Jr, T. C. (2003). "Parsua, Parsa, and Potsherds. Yeki bud, yeki nabud", *Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*, pp. 242-8.
- Zadok, R. (2002). "The ethno-linguistic character of northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian period", *Iran*, 40(1), pp. 89-151.